



An Analysis of Women's Resistance in the Novel *Ta Al-khejel* by Fazileh al-Farooq (based on Michel Foucault's Theory of Power)

Nassrin Kazemzadeh^{1*} | Peyman Salehi²

1. Corresponding Author, PhD in Arabic Language and Literature, TarbiatModares University of Tehran,Iran. Email: nkazemzade@yahoo.com
2. Associate Professor In Department of in Arabic Language and Literature, ilam University. Iran. Email: P.salehi@Ilam.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 07/10/2021

Received in revised form:
18/12/2021

Accepted: 28/12/2021

Keywords:

Class Power,

Women's Resistance,

Michel Foucault,

Fazileh al-Farooq,

Ta-al Khejel.

"Resistance" is a central yet ambiguous and questionable category in Foucault's thought. This is due to Foucault's new and extensive analyzes and conceptions of power. He believes that power is not something that is concentrated in the hands of one person, one particular class or institution and applied to others, but is spread throughout society. Power relations are not possible without "resistance"; because wherever there is power, there is resistance, so resistance manipulates power with calculated strategies. The novel "Ta al-khejel" by the contemporary Algerian author Fazileh al-Farooq is a clear example of the blatant oppression against women in Algerian patriarchal and traditional society, an oppression that begins with the family and ends with society, institutions, law and religion. But the women of the novel resist to this all-encompassing dominations. The aim of the present study is to examine the resistance and struggle of women against the domination of the patriarchal system in a descriptive-analytical way and based on the concepts of power and resistance of Michel Foucault. The results show that the female protagonists of this novel have appeared in two types of positive and negative resistance. Positive resistance through challenge to patriarchy (resistance against tradition and imitation), continuing education (affirmation of female nature), writing (expressive language of women and awareness of their classes) and emigration and negative resistance through denial of femininity (struggle against patriarchal discourse), suicide and insanity have resisted male power.

Cite this article: Kazemzadeh, N. & Salehi, P. (2022). An Analysis of Women's Resistance in the Novel *Ta Al-khejel* by Fazileh al-Farooq (based on Michel Foucault's Theory of Power). *Research Journal in Narrative Literature*, 11(2), 23-46.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/RP.2021.7008.1436

واکاوی مقاومت زنانه در رمان *تاء الخجل* اثر فضیلة الفاروق

(براساس مفهوم قدرت میشل فوکو)

نسرین کاظم زاده^{۱*} | پیمان صالحی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانش آموخته دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

رایانامه: nkazemzade@yahoo.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: P.salehi@llam.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۵</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۹/۲۷</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۷</p> <p>واژه‌های کلیدی: قدرت طبقه، مقاومت زنانه، میشل فوکو، فضیلة الفاروق، <i>تاء الخجل</i>.</p>	<p>«مقاومت» مقوله محوری و در عین حال پر ابهام و مورد تردید در اندیشه فوکو است. علت آن، تحلیل‌ها و برداشت‌های جدید و گسترده فوکو از قدرت است. وی معتقد است قدرت، چیزی نیست که در دست یک فرد، یک طبقه یا نهاد خاصی متمرکز باشد و بر دیگران اعمال شود؛ بلکه در کل جامعه پخش شده است. روابط قدرت بدون «مقاومت» امکان‌پذیر نیست؛ زیرا هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست، از این رو مقاومت با استراتژی‌های حساب‌شده به جرح و تعدیل قدرت می‌پردازد. رمان <i>تاء الخجل</i> اثر فضیلة الفاروق نویسنده معاصر الجزایری نمونه بارزی از ستم آشکار بر ضد زنان در جامعه مردسالار و سنتی الجزایر است، ستمی که از خانواده شروع شده و در نهایت به جامعه، نهادها، قانون و برخی از ادیان ختم می‌شود؛ اما زنان این رمان برای درهم‌شکستن این سلطه همه‌جانبه مقاومت‌هایی در دو بُعد مثبت و منفی از خود نشان داده‌اند. هدف از پژوهش حاضر آن است تا به شیوه توصیفی - تحلیلی، مقاومت و مبارزه زنان در برابر سیطره نظام مردسالار را با تکیه بر مفاهیم قدرت و مقاومت میشل فوکو، در رمان <i>تاء الخجل</i> بررسی و تحلیل کند. نتایج نشان می‌دهد قهرمانان زن این رمان در قالب دو نوع مقاومت مثبت و منفی ظاهر شده‌اند. مقاومت مثبت از راه چالش با سلطه مردسالاری (مقاومت در برابر سنت‌ها و تقالید)، ادامه تحصیل (اثبات ذات زنانه)، نویسندگی (زبان‌گویای زنان و آگاهی به طبقه خود) و مهاجرت و مقاومت منفی از طریق انکار زنانگی (مبارزه با گفتمان مردسالار)، خودکشی و جنون با قدرت مردانه مقاومت کرده‌اند.</p>

استناد: کاظم‌زاده، نسرین و صالحی، پیمان (۱۴۰۱). واکاوی مقاومت زنانه در رمان *تاء الخجل* اثر فضیلة الفاروق (براساس مفهومقدرت میشل فوکو). *پژوهشنامه ادبیات داستانی*، ۱۱(۲)، ۲۳-۴۶.

حق مؤلف © نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/RP.2021.7008.1436

۱. پیشگفتار

میشل فوکو^۱ (۱۹۲۶-۱۹۸۴) از جمله تأثیرگذارترین نظریه پردازان نیمه دوم قرن بیستم، تعریفی متفاوت از قدرت ارائه داد که با استفاده از تحلیل روابط قدرت، شکلی گسترده و پیچیده تر به خود گرفت. در این تعریف، فوکو قدرت را زنجیره و شبکه‌ای از روابط می‌داند که پیوسته در کنش تعاملی میان بازیگران مختلف قرار دارد و تنها به رابطه میان سرکوب‌گر و سرکوب‌شده ختم نمی‌شود. قدرت در بطن روابط روزمره میان افراد و نهادها وارد عمل می‌شود، مولد است و به‌ظهور شکل‌های جدیدی از رفتار می‌انجامد. از نظر فوکو قدرت با آزادی ارتباط مستقیم دارد. جایی که امکان مقاومت وجود ندارد، روابط نیز نمی‌تواند شکل گیرد. انواع مقاومت، طفره و هزینه مواجهه با آن‌ها موجب پالایش قدرت می‌شود (هیندس، ۱۳۹۰: ۱۶۱).

«شکل‌های مویرگی محلی قدرت» اشکالی تازه از قدرت است که در آن تمرکز بر افراد حاشیه‌نشین یا کم‌قدرت مثل زنان و اقلیت‌های قومی یا نژادی است. افراد کم‌قدرت اغلب ابژه^۲ پژوهش قرار می‌گیرند و از دیدگاه فوکو در فرایندی پیچیده، تولید دانش در مورد افراد محروم در پایدار نگاه داشتن محرومیت ایشان نقشی مهم ایفا می‌کند. تولید اطلاعات به‌دست افراد حاشیه‌نشین شده می‌تواند وضعیت موجود را تغییر دهد» (میلز، ۱۳۹۲: ۱۱۶).

در حقیقت گسترش آگاهی و دانش زنانه، در برابر سلطه، سرکوب و قدرت مردانه، مقاومتی را پایه‌ریزی کرده که مولد تعاریف تازه‌ای از ارتباطات انسانی است. آگاهی زنان نسبت به موقعیت و شرایط تاریخی و اجتماعی، توان آنان را برای نگاه‌داشتن خود در بستری تاریخی تحقق می‌بخشد و رمان به‌عنوان نوع ادبی مدرن، توانسته است این تجربه زنانه را به‌خوبی منعکس سازد.

«تغییر زنان از ابژگی به سوژگی^۳، آنان را از حاشیه به متن آورده و به‌ویژه در تشریح گفتمان قدرت در فضای خصوصی، نقشی تأثیرگذار ایفا کرده است» (عنایت و سروش، ۱۳۸۸: ۱۶).

زنان، امروزه مبارزه‌ای خاص را با شکل‌های خاص قدرت، مراقبت‌ها و محدودیت‌هایی که بر آن‌ها اعمال می‌شود، آغاز کرده‌اند. روش‌هایی که زنان را در عین حال به مقاومت در برابر سلطه مردانه واداشته، متعدد است. مانند طرد و طفره، از حاشیه به متن کشاندن مسائل زنان و تغییر کلیشه‌های

1. M.Foucault

2. Object

3. Subject

جنسیتی.

چه بسیاری از زنانی که در جوامع شرقی سرکوب می‌شوند. آن‌ها همواره بر حسب دین، عرف و آداب و رسوم، موجوداتی فرودست و تابع هستند. فوکو در این باره می‌گوید:

«سیطره مرد در جوامع شرقی نسبت به زن از بدترین نوع ظلم و ستم در طول تاریخ بشری بوده است؛ زیرا زن همواره نقش وابسته را بازی می‌کند، حتی در رابطه زناشویی نیز مفعول است و باید وسیله‌ای برای کسب لذت مرد باشد» (فوکو، ۱۹۹۱: ۱۵).

زنان در جامعه سنتی همچون الجزایر همواره جنس دومی به حساب آمده که ساختار اجتماعی و به‌دنبال آن نظام مردسالاری مانع از مشارکت سازنده‌شان در عرصه‌های متعدد اجتماعی و نمایش توانمندی‌های زنانه‌شان شده است. این موضوع در دهه‌های اخیر منجر به جنبش‌هایی اعتراض‌آمیز از طرف زنان نسبت به خشونت و نادیدانگاری حقوق فردی و اجتماعی‌شان شده است. انعکاس نارضایتی در برابر کلیشه‌سازی فرهنگ مردانه در قبال طبقه زنان، برخی از نویسندگان زن را بر آن داشته تا ضمن آگاهی‌بخشی به افراد طبقه خود، در جهت درهم شکستن سلطه فرهنگ مردانه اقدام کنند. رمان *تاء الخجل* اثر فضیلة الفاروق را می‌توان نمونه بارزی از این آثار برشمرد که انعکاسی از شرایط فرودست زنان و دختران در جامعه سنتی الجزایر و ظلم و ستم برخاسته از قدرت بی‌چون چرای مردان بر آنان است. قدرتی که در نهایت زنان این رمان را به مقاومت و مبارزه برضد کلیشه‌های مردانه وا می‌دارد.

از آنجا که ادبیات و به‌ویژه رمان، برش‌هایی از اوضاع آشکار و پنهان زندگی زنان را بازگو می‌کند، ابزار مناسبی برای بررسی وضعیت زنان به‌عنوان عاملان فضای اجتماعی است که این مقاله با تکیه بر مفهوم قدرت و مقاومت میشل فوکو، سعی در تبیین قدرت اعمال‌شده مردان و نیز مقاومت زنان در برابر این قدرت نموده است.

۱-۲. پرسش‌های پژوهش

اما از آنجا که هر سرکوبی منجر به نوعی مقاومت می‌شود پرسش اساسی مقاله پیش‌رو آن است که قهرمانان زنان در رمان *تاء الخجل* چگونه و با استفاده از چه ابزارهایی می‌توانند در برابر قدرت مسلط نظام مردسالاری مقاومت کنند؟

پژوهش‌هایی که به موضوع قدرت و مقاومت فوکو پرداخته‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:
عنایت و سروش در مقاله «میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی

روزمره» (۱۳۸۸)، در نشریه پژوهش زنان، نتیجه می‌گیرند هرچه زنان در خانواده قدرت بیشتری داشته باشند، مقاومت کمتری از خود نشان می‌دهند. عچرش و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «مناسبات و کارکردهای قدرت در رمان اجنحة الفراشة از محمد سلماوی براساس الگوی کنشی گریماس و نظریه گفتمان میشل فوکو» (۱۳۹۵)، در نشریه نقد ادب عربی، با توجه به الگوی کنشی گریماس پرداخته، ارتباط بین ساختار و متن داستان را تبیین و با توجه به نظریه گفتمانی فوکو موضوع قدرت را هم در رمان مذکور بررسی کرده‌اند. مقاله «تحلیل مناسبات قدرت و حقیقت از دیدگاه فوکو در داستان شیرو و گاو کلیله و دمنه» (۱۳۹۶)، نوشته عاملی رضایی، در نشریه پژوهش‌های ادبی، به این نکته اشاره دارد که بازی قدرت نه بر مبنای زور و سلطه یک‌طرفه که بر مبنای خوانشی از عقلانیت پیش می‌رود و کل ساختار داستان را باورپذیر جلوه می‌دهد. همین نویسنده در مقاله دیگری با عنوان «جنسیت و قدرت در گفتمان زنانه رمان‌نویسی ایران با تکیه بر رمان‌های دهه ۷۰-۸۰» (۱۳۹۸)، در نشریه نقد و نظریه ادبی، مهم‌ترین کنش‌های قدرت زنان در رمان فارسی این دو دهه را در چالش با ساختار سنتی مردسالار، بیان احساس طردشدگی، تفاوت در شیوه‌های مادری و زنانه‌شدن فضای شهری می‌داند. مقاله «تحلیل رمان وطن من زجاج اثر یاسمین صالح براساس گفتمان قدرت میشل فوکو» (۱۳۹۹)، نوشته پرشور و همکاران، در نشریه لسان مبین، به گفتمان‌های مختلفی از جمله گفتمان قدرت در خانواده، جنسیت، فرادستان و فرهنگ بیگانه در این رمان پرداخته است. همین نویسندگان در مقاله دیگری با عنوان «تحلیل رمان ساق البامبو اثر سعود السنوسی براساس گفتمان قدرت میشل فوکو» (۱۳۹۹)، در نشریه نقد ادب عربی، گفتمان‌های جنسیت، خرافه‌باوری، اربابی-خدمتکاری و فرادستان را بررسی کرده‌اند. بهرامی‌پور و میرصفی در مقاله «دراسة رواية مذکرات امرأة غیر واقعية لسحر خلیفه وفقاً لآراء میشل فوکو حول السلطة» (۱۳۹۹)، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، نتیجه می‌گیرند که زنان، مقهور جامعه مردسالارند و برای تغییر وضعیت خود تلاش می‌کنند تا دیدگاه جامعه و مردان را نسبت به خود تغییر دهند. در خصوص رمان *تاء الخجل* نگارندگان به پژوهشی که به‌طور مستقل به این رمان پرداخته باشد، دست نیافته‌اند. لازم به ذکر است پایان‌نامه المحکی الممنوع فی روایات فضیلة الفاروق (۲۰۱۴/۲۰۱۳)، سوسن ابرادشة، جامعه سطیف، به ممنوعه‌هایی مثل دین، جنس و سیاست در رمان‌های فاروق و از جمله *تاء الخجل* پرداخته است. همچنین سمیه عطوی در رساله دکتری الذات المقنعة فی الروایة الجزائرية روایات فضیلة الفاروق أنموذجاً (۲۰۱۸)، جامعه محمد بوضیاف-المسیلة، خود

زندگی نامه زنانه و قناع زنانه را در رمان‌های فاروق و از جمله *تاء الخجل* بررسی کرده است. آنچه مسلم است پژوهش‌های بیان‌شده مناسبات قدرت و گفتمان‌های حاصل از آن را بررسی کرده‌اند؛ اما تمرکز مقاله پیش‌رو بر شیوه‌های مقاومت زنانه در رویارویی با ساختار قدرت نظام مردسالاری در رمان عربی است، وجه تمایز و در عین حال نوآوری مقاله حاضر در همین موضوع نهفته است.

۱-۳. خلاصه‌ای از رمان *تاء الخجل*

خالده، خبرنگار روزنامه «الخبر الأسبوعی» و منسوب به خاندان «بنی مقران» است که نزدیک آریس در شرق الجزایر هستند، جایی که خانواده‌های اصیل بربری در آن ساکن‌اند. در این خانواده وی شاهد ستم و ظلم آشکار نسبت به زنان است، خانه برای آنان به‌سان زندان است، خانه‌ای بزرگ با ۱۶ اتاق و حیاطی که با دیوارهایی بسیار بلند احاطه‌شده و کل خانواده (عموها، عمه‌ها و فرزندان) در آن زندگی می‌کنند. خالده از طرف سردبیر مأموریت دارد موضوع تجاوز به زنان الجزایر را در دهه نود که به‌عنوان یک استراتژی جنگی از طرف گروه‌های مسلحانه تروریستی بوده، بررسی کند. وی برای پیگیری موضوع به بیمارستانی می‌رود که تعدادی از قربانیان این تجاوز بعد از آزادی از دست تروریست‌ها در آنجا بستری هستند. خالده در این رمان ضمن بیان سرنوشت سه دختر به نام «یمینة، رزیه و راویة» سکوت همه‌جانبه دولت، دین، قانون و حتی خانواده و نزدیکان این دختران را در قبال این عمل وحشیانه محکوم می‌کند، خانواده‌هایی که دخترانشان را بعد از این حادثه طرد کرده‌اند؛ زیرا آنان را لکه‌ننگی می‌دانند. این دختران سرانجامشان به مرگ، خودکشی، جنون و هرزگی می‌انجامد. در پایان رمان، خالده تصمیم به مهاجرت و فرار از وطنی می‌کند که تبدیل به قبرستان زندگان شده است؛ زیرا ماندن در چنین وطنی را نوعی خودکشی می‌داند.

فضیله از نسل رمان‌نویسان جدید در عرصه ادبیات الجزایر است. نسلی که شیرینی استقلال الجزایر را چشیده بدون آنکه فراموش کند وطنش چه بهایی برای آن پرداخته است. وی از جمله نویسندگان زنی است که جرئت‌ورزی و پرداختن به موضوعات ممنوعه و تابوهایی که مختص زنان الجزائر است، ویژگی بارز آثار اوست.

کسی که رمان‌های فاروق را می‌خواند می‌تواند تاریخ زنان الجزایر به‌طور خاص و زنان جهان عرب به‌طور عام را مطالعه کند؛ زیرا وی در آثارش تنها به موضوع زنان و ستم بر آنان نپرداخته؛ بلکه

ممنوعه‌هایی را به تصویر کشیده که تا پیش از این کمتر نویسنده‌ای به این صراحت به آنان پرداخته است. موضوعاتی مانند تروریست، تجاوز، سلطه دین، قانون و حتی سیاست نسبت به زنان از جمله مواردی است که در رمان‌های وی به ویژه *تاء الخجل* شاهد آن هستیم.

۴-۱. قدرت و مقاومت در اندیشه فوکو

قبل از ورود به بحث مقاومت لازم است رابطه قدرت و مقاومت روشن گردد. طبق تحلیل‌های فوکو، چیزی بیرون از قدرت وجود ندارد. در این صورت یا «تسلیم» و انقیاد در برابر قدرت وجود دارد یا «مقاومت». با اینکه سوژه درون روابط قدرت و درگیر آن است؛ اما یک نیروی توخالی و انفعالی محض نیست؛ بلکه زنده است و توان مقاومت و مخالفت دارد (فوکو، ۱۳۸۶: ۱۱۱). بدین سان، مقاومت با قدرت به نوعی خاص، تلازم و تضایف دارد؛ آن هم درون فضای صاف آزادی. به همین دلیل، پاره‌ای از اوصاف مقاومت، شبیه اوصاف قدرت است. مثلاً همان‌طور که یک قدرت وجود ندارد، یک مقاومت نیز وجود ندارد؛ بلکه مقاومت‌های زیادی وجود دارد. همچنین، مقاومت از اصول ناهمگن ناشی می‌شود و به نحوی قاعده توزیع می‌گردد (فوکو، ۱۳۸۶: ۱۱۲).

به‌طور کلی مقاومت حدود قدرت را بر ملا می‌کند. از این رو، تحلیل قدرت‌ها بدون تحلیل مقاومت‌ها، کامل و جامع نیست. همان‌طور که درک مقاومت، بدون تحلیل روابط قدرت ممکن و کامل نیست.

در بطن روابط قدرت و به منزله شرط دائمی وجود روابط قدرت، یک «نافرمانی» و آزادی‌هایی اساساً سرکش وجود دارد. پس روابط قدرتی بدون مقاومت، بدون گریزگاه یا فرار و یا بدون دگرگونی احتمالی وجود ندارد. هر رابطه قدرتی دست کم به‌طور نهفته، متضمن یک استراتژی مبارزه است. روابط قدرت و استراتژی مبارزه برای یکدیگر، نوعی محدوده دائمی و نقطه واژگونی ممکن را شکل می‌دهند. استراتژی مبارزه نیز یک مرز را برای رابطه قدرت شکل می‌دهد (فوکو، ۱۳۸۹، الف: ۴۳۳).

با اینکه، مقاومت بیش از هر جا در دوره‌های غیرعادی و بحرانی روابط قدرت وجود دارد؛ اما در تمام وضعیت‌ها، یک مقاومت، شرط وجود روابط قدرت است. استراتژی‌های مقاومت‌ها، جالب‌تر و هیجان‌انگیزتر از روابط قدرت‌اند. نوعی حرکت دائمی از سلطه به شورش و از شورش به سلطه برقرار است. خلاصه اینکه، تحلیل مناسبات قدرت در کلیت آن، مستلزم بررسی مقاومت‌هاست. بنابراین رابطه

قدرت و مقاومت، حوزه رویارویی‌های استراتژیک را نشان می‌دهد و اهمیت کلیدی دارد (فوکو، ۱۳۹۰: ۳۳۳).

فوکو به مقاومت به‌عنوان یک حق شهروندی نظر ندارد؛ بلکه به آن همچون نوعی واکنش یا شکلی از برخورد با اعمال قدرت می‌نگرد و آن را در رابطه با قدرت تحلیل می‌کند؛ زیرا قدرت در سلطه تام و تمام پا نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، امکان مقاومت در ناتوانی ذاتی قدرت ریشه دارد. به همین دلیل مقاومت در تمام شبکه قدرت حضور دارد، هر چند به‌صورت بالقوه و نهفته باشد (پارسانیا و یوسفی، ۱۳۹۵: ۵).

۱-۱-۴. شکل‌های مقاومت

شکل‌های مقاومت، به‌طور خلاصه به دو صورت سلبی و ایجابی دسته‌بندی می‌شوند. شکل سلبی مقاومت، ناظر به تخطی‌ها و امتناع‌ها است؛ همچون تخطی و نافرمانی از حاکمیت، قانون، محدودیت، شورش برضد قواعد نظام اجتماعی و سرکشی که از قواعد گفتارها پدیدار می‌شود. شکل ایجابی مقاومت، در آیین ابداع زندگی همچون اثر هنری قابل بحث و نشان‌دادن است (سایمون، ۱۳۹۰: ۴۴). به‌طور کلی قدرت در معنای مثبت، به‌توانمندسازی سوژه‌ها و آزادی بیشتر آن‌ها نظر دارد؛ اما در معنای منفی‌اش به محدود کردن سوژه‌ها و سلطه بر آن‌ها نظر دارد. البته تداخل این شکل‌ها در یکدیگر، بعید نیست و امتناعی ندارد (پارسانیا و یوسفی، ۱۳۹۵: ۶۱).

تا جایی که مقاومت نوعی واکنش به اعمال قدرت است، مقاومت کمتر به‌صورت ایجابی نمایان خواهد شد؛ زیرا شکل ایجابی، دیگر به‌عنوان انفعال و عکس‌العمل به اعمال قدرت به‌شمار نمی‌آید؛ بلکه ابداع یک شکل جدید شمرده می‌شود. شکل ایجابی مقاومت در فوکو را می‌توان حول مسئله «زیبایی‌شناسی خود» سامان داد. بازسازی این شکل از مقاومت را در دو جا می‌توان دنبال کرد: الف) تفسیرها و نظرات فوکو درباره مقاومت ایجابی؛ ب) زندگی فکری او؛ یعنی خود فوکو یک نوع مقاومت ایجابی است (فوکو، ۱۳۸۹، ب: ۲۰۹).

۲. پردازش تحلیلی موضوع

نشانه‌شناسی عنوان رمان *تاء الخجل* نشانگر ظلم و ستم به زنان در طول تاریخ و در سایه نظام مردسالاری است. در این‌باره باید گفت که «تاء» اشاره مستقیم به تاء مونث است؛ یعنی زن و زنانگی. واژه «الخجل» نیز به معنای عار، ننگ، حقارت و عیب است. در نتیجه *تاء الخجل*؛ یعنی زن، عار و ننگ است. این تاء

شرمندگی در همان ابتدای متن مشخص است:

«منذ العائلة... منذ المدرسة... منذ التقاليد... منذ الإرهاب كل شيء عني كان تاء للخجل، كل

شيء عني كان تاء للخجل» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۱۱).

این عبارت به تنهایی دربردارنده همه رنج‌هایی است که قهرمانان زنان رمان از زمان‌های دور تا کنون متحمل شده‌اند.

«این عنوان در عین حال یادآور داستان‌های بسیاری است که ارتباط با ننگ و عار دارد، مانند

داستان زنده به‌گورکردن دختران در دوره جاهلی برای رهایی از ننگ دختردارشدن یا

داستان حواء که باعث گناه و خروج آدم از بهشت برین شد» (ابراهیم، ۲۰۱۳/۲۰۱۴: ۵۴).

زنان این رمان در برابر رنج‌های این‌چنینی و کلیشه‌های مردسالارانه که از کودکی با آن دست و پنجه نرم کرده‌اند اقدام به مقاومت در قالب هر دو نوع آن؛ یعنی مثبت (مانند چالش با سلطه مردانه، ادامه تحصیل، نویسندگی و مهاجرت) و مقاومت منفی (مانند انکار زنانگی، خودکشی و جنون) نموده‌اند که در ادامه به آنها پرداخته خواهد شد:

۱-۲. چالش با سلطه نظام مردسالاری

در رمان *تاء الخجل* چالش خالده با سنت‌های نظام مردسالاری را که تمام‌قد و در قالب قدرت عموها و پسرعموها بروز یافته می‌توان در عناوین زیر بررسی نمود:

۱-۱-۲. عنوان مقاومت در برابر سنت‌ها و تقالید

تفاوت بین پسر و دختر، قانون اول خانواده خالده است، آنجا که عموها و پسرعموها در اوج قدرت و سلطه هستند؛ کسانی که جمع‌ها در اتاق مهمان و بر سر سفره بزرگی که زنان حق نشستن بر سر آن را ندارند، غذا می‌خورند، خالده با تنفر از این قانون خانوادگی سخن می‌گوید:

«أما ما يجعلني أقصد أعصابي فهو فترة الغذاء يوم الجمعة، إذ علينا نحن النساء أن ننتظر عودة

الرجال من المسجد، وبعد أن ينتهوا من تناول الغذاء يأتي دورنا نحن النساء، كنا نجتمع كلنا

عند العمّة تونس، وكنت أكره ذلك التقليد الذي يجعل منا قطعاً من الدرجة الثانية» (الفاروق،

۲۰۰۲: ۲۴).

«اما چیزی که اعصابم را بهم می‌ریخت زمان صرف غذا در روز جمعه بود؛ زیرا ما زنان

می‌بایست منتظر می‌ماندیم تا مردان از مسجد برگردند و بعد از آنکه غذایشان را صرف

کردند نوبت ما زنان می‌شد، همگی نزد عمه تونس جمع می‌شدیم، من از آن سنتی که از ما

زنان گروهی درجه دوم قرار می‌داد، بیزار بودم».

خالده از این سلطه مردان و سنت‌هایی که همواره بر قدرت آنان می‌افزاید، شکایت دارد. وی معتقد است این سنت‌ها، عادات‌واره‌هایی موروثی است که نسل اندر نسل منتقل می‌شود، پیشرفت زنان را غیرممکن می‌کند و اراده آنان را از بین می‌برد و در نهایت باعث می‌شود زن به دیده حقارت به خود بنگرد و تمام هستی خود را در خدمت مردان و جلب رضایت آنان خلاصه کند. این مقطع در عین حال به تقسیم وظایف بین زن و مرد در جوامع مردسالار و نیز طبقه‌بندی ناعادلانه بین زنان و مردان اشاره دارد، به گونه‌ای که تفاوت بین دو جنس حتی در هنگام صرف غذا و تقدّم مردان و فرزندان پسر بر زنان و دختران را نشان می‌دهد. این عادت به مرور این فکر را در ذهن دختران تقویت می‌کند که با گذر زمان برتری مردان را بر خود به‌عنوان یک اصل مسلم بپذیرند.

«فوکو قدرت را نه در شکل آشکار آن؛ یعنی در نهادهای دولتی، ارتش، پلیس و دادگاه؛ بلکه در تمام اشکال پنهان آن مورد بحث قرار می‌دهد. خانواده، سنت‌ها، فرهنگ و حتی مایعی که بچه در زهدان مادر در آن شناور است و از آن تغذیه می‌کند همگی به قدرت وابسته‌اند» (فوکو، ۱۳۸۶: ۴۳).

اما خالده این سنت را به شدت محکوم می‌کند و در برابر آن این گونه مقاومت نشان می‌دهد: «ولهذا کل یوم جمعة أصاب بالصداع أتمارض، وأختار لنفسي موقعا في البستان أو على سلالم السطح لأختفی عن الأناظر. كانت تلك أولى بوادر تمردی ومقاومة العائلة» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۲۴).

«به‌همین خاطر هر جمعه وانمود می‌کردم سردرد دارم و برای خودم در باغ یا روی پله‌های پشت‌بام جایی را انتخاب می‌کردم تا از نظرها پنهان شوم. آن اولین نشانه‌های سرکشی و مقاومت‌م در برابر خانواده بود».

خالده سنت‌های خانوادگی را نکوهش کرده، آن‌ها را نمی‌پذیرد؛ زیرا آن‌ها را نوعی توهین به جنس زنانه‌اش و ظلمی آشکار در حق زنان می‌داند. این موضوع در عین حال بیانگر آگاهی کامل وی از وضعیت زن در خانواده و سپس جامعه است. وی اصرار دارد بر ساختار بیولوژیکی بین زن و مرد که توجیه‌کننده تفاوت بین دو جنس است، خط بطلان بکشد و خانواده و جامعه را به خاطر رسوخ این افکار مسموم در ذهنشان محکوم کند. از این رو از همان کودکی با سنت‌های خانوادگی مبارزه کرده و نمی‌پذیرد که روزهای جمعه مانند دیگر دختران، خدمتکار مردان و پسران خانواده باشد. وی خود را به

بیماری می‌زند که در نوع خود نوعی مقاومت و مبارزه پنهان است. این کار ضعیف‌ترین سلاح خالده بوده که به آن متوسل شده است. خالده نمی‌خواهد در نقش دختری ظاهر شود که تسلیم سلطه مردسالارانه شده است.

نمونه دیگر سلطه مردانه که خالده با جسارت تمام در برابر آن مقاومت می‌کند، رفتار پسرعمویش یاسین با وی است. یاسین از علاقه خالده به جوانی به نام «نصرالدین» باخبر است، وی این موضوع را وسیله‌ای برای تهدید خالده قرار می‌دهد که اگر با او وارد رابطه نشود، رسوایش می‌کند؛ اما خالده اهمیتی به تهدیدهای یاسین نمی‌دهد:

«فهمت أنه یرید أن یقول شیئا - ماذا ترید؟ صدمنی: - أریدک أنت .ابتعدت عنه .أمسکنی من

الخلف، دفعته عنی وصرخت فی وجهه: - أیاک أن تلمسنی ثانیة... ابتمس یاسین یخبث:

- أیتها العاهرة، نصرالدین أحق بک منی؟

صفحته وهربت. فی الیوم التالی التقیته علی السلاط، أوقفنی بهدوء وقال:

- کونی مطیعة وإلا فضحتک.

نظرت إلیه مبتسمة وقلت:

- درّ معاهم!!» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۲۷ و ۲۸).

«فهمیدم می‌خواهد چیزی بگوید. - چمی می‌خوای؟ - جلویم را گرفت. - تو رو می‌خوام. از او دور شدم. از پشت مرا گرفت، او را کنار زدم و در صورتش فریاد زدم: بار آخرت باشه که به من دست می‌زنی. یاسین خبیثانه لبخند زد: - هرزه! نصرالدین از من به تو سزاوارتره؟ به او سیلی زدم و فرار کردم. روز بعد روی پله‌ها متوقفم کرد و به آرامی گفت: حرف گوش کن و گرنه رسوات می‌کنم. به او لبخندی زدم و گفتم: هر کاری دلت می‌خواد انجام بده».

«ایدئولوژی حاکم برگفتمان سنتی، زن را موجودی تحت سلطه مردان و تابع نقش‌های

کلیشه‌ای می‌داند. نقش‌هایی که همواره در سکون و پذیرش، تسلیم، مطیع و احساساتی بودن

تعریف می‌شود» (عاملی‌رضایی، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

از این رو هرگونه ابراز وجود زن را می‌توان نقطه مقابل این تعریف سنتی در نظر گرفت. یاسین با تهدید به رسوایی خالده قصد دارد تا او را تسلیم خواسته‌های نابجای خود کند؛ اما خالده برای بی‌اعتبار کردن قدرت مردانه یاسین اقدام به برخورد مستقیم با وی (سیلی‌زدن)، پس‌زدن و نادیده گرفتن

تهدیدهایش می‌کند.

لازم به ذکر است که عشق در جامعه سنتی مثل الجزایر گناه است، به طوری که خالده نمی‌تواند در برابر دیگران به این علاقه اعتراف کند.

«جامعه، سنت‌ها و ارزش‌های دینی با آزادی جسمی زن و عشق‌ورزیدن او در تعارض است و در نتیجه به وی اجازه نمی‌دهد که عاشق شود یا شریک زندگی خودش را انتخاب کند، مگر در محدوده‌ای که قانون تعیین کرده باشد که در این صورت جسم زن مقدّس است؛ اما خارج از قانون ازدواج، وی در نظر جامعه زنی سرکش و هرزه است» (بوشوشة، ۲۰۰۲: ۱۳۴).

طبق همین اصل است که یاسین سعی می‌کند وارد رابطه با خالده شود و بدن او را لمس کند؛ اما زمانی که خالده او را از خود می‌راند وی را هرزه می‌نامد؛ زیرا در نظر یاسین، دختری که خارج از چارچوب ازدواج و یا قبل از آن مردی را دوست داشته باشد، هرزه است و دیگران به خود این اجازه را می‌دهند تا از او سوءاستفاده کنند.

۲-۱-۲. ادامه تحصیل

یکی از مشکلات زنان در جوامع سنتی شرقی و به‌ویژه عربی منع زنان و دختران از تحصیل است. خالده در مقطعی از رمان بیان می‌کند که چگونه مردان خانواده (عموهایش) سعی در تحریک پدرش مبنی بر ممانعت وی از رفتن به دانشگاه می‌کنند:

«ذات لیلة دخل العم بوبکر علی والدی غاضبًا وقال له: کل بنات الجامعة یعدن حبالی، فهل ستنتظر حتی تأتیک بالعار؟» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۲۸).

«یک شب عمو بوبکر با عصبانیت پیش پدرم آمد و به او گفت: همه دختران دانشگاه حامله برگشتند، منتظری تا خالده برایت عار و ننگ بیار آورد؟»

این مقطع بیانی از دسیسه مردان در ممانعت وی از ورود به دانشگاه است؛ زیرا نگرانند مبدا خالده باعث بدنامی خانواده شود؛ اما مسئله مهمی که باعث شکست عموها می‌شود آن است که پدرش دوستدار علم است:

«کان فی یدی قوّة واحدة لا یمکن أن تُقهر: حب والدی للعلم» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۲۹).

«در دستم یگانه نیرویی بود که غیرممکن بود شکست بخورد و آن عشق پدرم به دانش بود.»

«بدون شک آموزش و تحصیل زن در نظر جامعه نه تنها ارزشی ندارد، بلکه خطر بزرگی برای زن و اطرافیان او نیز محسوب می‌شود؛ زیرا دیدگاه اجتماعی، تحصیل زن را وسیله‌ای می‌داند که منجر به فساد، خیانت، عار و ننگ، سرکشی و عصیان در برابر سنت‌ها می‌شود و با این توجیه سعی دارد زن را از آموزش محروم کند، از این رو بهترین راه حل، بی‌سوادی و نادانی زن است» (الغذامی، ۲۰۰۶: ۱۰۲).

ادامه تحصیل خالده تهدیدی برضد سلطه مردان خانواده محسوب می‌شود به همین خاطر به هر ترفندی متوسل می‌شوند تا مانع این کار شوند؛ از جمله عمویش بوبکر می‌گوید که وی با پسری به نام نصرالدین در ارتباط است و یا عمو ابراهیم - بزرگ خانواده - تصمیم می‌گیرد که خالده با یکی از پسرعموهایش؛ یعنی محمود یا احمد ازدواج کند؛ به عبارت دیگر، شروطی را برای خالده قرار می‌دهند که به نظر راه حل می‌آیند؛ اما هدف اصلی شان گرفتن آزادی وی و در خانه ماندن است تا تحت سلطه مردان خانواده باشد؛ ولی پدر خالده هر بار در برابر انواع پیشنهادهای این چنینی مخالفت می‌کند تا مجبور نباشد خالده را از تحصیل باز دارد؛ زیرا خودش هم عاشق درس و تحصیل بوده است. خالده، ادامه تحصیل را بُعد مهمی برای ابراز وجود زنانه‌اش می‌داند؛ زیرا به وی اجازه می‌دهد در زمینه‌های مختلف فعالیت کند. نتیجه آنکه وی بعد از دانشگاه وارد کار روزنامه‌نگاری و نویسندگی می‌شود و منجر به خروج وی از فضای خفقان آور و زندان خانه می‌شود. ادامه تحصیل در عین حال عنصر مهمی در تغییر وضعیت کنونی وی در زمینه‌های مختلف است. یکی از نمونه‌های آن درگیری خالده با نظام مردسالار در قالب سرکشی، مقاومت، مبارزه و پذیرفتن سنت‌های دست و پاگیری است که مانع آزادی وی و بروز شخصیت مستقل زنانه‌اش می‌شود.

خالده در برابر اوضاع پیش آمده سکوت نمی‌کند؛ بلکه می‌خواهد آشکارا و با جسارت تمام با سلطه مردانه مبارزه کند و آن را در موضعی ضعیف و ناچیز تصور کند. به همین خاطر در جواب نگرانی مادرش می‌گوید:

«بدا الخوف علی ملامح أمی و قالت عیناها أكثر مما قالت، ضاع الكلام منها وبحث أصابعها علی موضع القلب لتهدئته: یا ابنتی سیکسرک رجال العائلة... سأری من سینکسر، أنا أم هم...» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۲۸).

«ترس در چهره مادرم نمایان بود و چشم‌هایش حرف‌هایی زیادی برای گفتن داشت، کلام در چشمانش گم شده بود و انگشتانش بدنبال جای قلبش بود تا آرامش کند: دخترم مردان

خانواده تو را درهم می‌شکنند... خواهیم دید چه کسی درهم می‌شکند، من یا آنان».

ماکس وبر^۴ قدرت را چنین تعریف می‌کند:

«قدرت؛ یعنی اینکه شخص در رابطه اجتماعی قادر باشد اراده‌اش را در تعقیب اهداف عمل، صرف‌نظر از هر مقاومتی اعمال کند. به عبارتی دیگر قدرت به معنای توانایی دارنده آن برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکل ممکن است» (بشیریه، ۱۳۸۱: ۷۴).

خالده بر خلاف مادری که ترسیده، به دنبال خود واقعی و آزادی از دیوارهایی است که توسط مردان خانواده او را در بر گرفته است. وی معتقد است که هیچ برابری بین زن و مرد در عادت‌ها، سنت‌ها و حتی در دین نیست؛ ولی با جرئت و سرکشی سعی دارد خودش این برابری را ایجاد کند یا حداقل جزء ناچیزی از آن را (با ادامه تحصیل) محقق کند. برای همین هر کاری انجام می‌دهد تا آسایش خاطر مردان خانواده را به هم بزند؛ زیرا ادامه تحصیل وی به عنوان یک دختر، نقطه ضعف بزرگی برای مردان خانواده محسوب می‌شود و وی از این موضوع به نفع خود استفاده می‌کند. از این رو قبل از آنکه مردان خانواده بخواهند با تصمیمات خود، او را در هم شکنند، او آنان را درهم می‌شکند.

۲-۲. نویسندگی

«آسیا جبار» نویسنده زن الجزائری می‌گوید:

«نویسندگی راه مقاومت با سکوت است. مسئله زن، به نویسندگی مرتبط است و نویسندگی به زن قدرت مقابله با ممنوعه‌ها، کاستن از سلطه مردانه و به تصویرکشیدن حقیقت واقعی آنان را می‌دهد» (عطوی، ۲۰۱۸: ۱۱۳).

خالده در مقطعی از رمان می‌گوید:

«المرأة تعشق السرد لأنّها تقاوم به صمت الوحدة» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۱۳).

«زن عاشق روایتگری است؛ زیرا به واسطه آن با سکوت تنهایی مبارزه می‌کند».

نویسندگی زنانه که عمدتاً توسط زنان و درباره خودشان است، می‌تواند نقش مهمی در تغییر و گسست گفتمان مردسالار ایجاد کند و در بیشتر موارد آن را بی‌اثر نماید. خالده از نویسندگی به عنوان مهم‌ترین وسیله برای مقابله با ستم مردسالاری و نیز افشاگری در خصوص تجاوز به زنان و دختران و بیان دردهای روحی و جسمی آنان بهره برده است. این موضوع «وجه دیگری از مصیبت الجزایر

است که همواره در سطح رسمی یا تبلیغاتی یا ملی یا حتی خانواده کسانی که به این حادثه دچار شده‌اند، با سکوت عامدانه همراه بوده است» (بوشوشه، ۲۰۰۳: ۸۱).

خالده به‌عنوان یک روزنامه‌نگار اطلاعات و جزئیات مستندی را در خصوص تجاوز به زنان توسط تروریست‌ها و سکوت همه‌جانبه قانون در برابر این قضیه را که در روزنامه «الخبر الأسبوعی» (شماره ۷۵ از تاریخ ۹ تا ۱۵ اوت ۲۰۰۰) چاپ شده، ارائه می‌دهد.

«۵۵۰ حالة اغتصاب (فتیات ونساء) تتراوح أعمارهن بين ۱۳ و ۴۰ سنة سجّلت تلك السنة. ۱۰۱۳ امرأة ضحیة الاغتصاب الإرهابی بین سنتی ۱۹۹۴ و ۱۹۹۷... والبعض يقول إن العدد يفوق الخمسة آلاف حالة. إن السلطات مثل الضحايا تخضع لقانون الصمت نفسه...» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۳۶).

«۵۵۰ تجاوز (به دختران و زنانی) که سنشان بین ۱۳ تا ۴۰ سال است در آن سال ثبت شده است. ۱۰۱۳ زن بین سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۷ قربانی تجاوزات تروریستی شده‌اند، برخی می‌گویند تعداد، بالای پنج‌هزار است. مقامات مانند قربانیان تابع قانون سکوت هستند.»

خالده در نوشته‌هایش علاوه بر موضوع تجاوز به ۵۰۰۰ هزار زن و دختر، از قانون مجازات الجزایر، سکوت دولت و نهادهای مختلف، سکوت خانواده‌ها و از گفتمان دینی انتقاد می‌کند. وی حتی در مقطعی از رمان به مقایسه میان قانون تجاوزات در الجزایر و فرانسه می‌پردازد (ر.ک. الفاروق، ۲۰۰۲: صص ۳-۵۹). خالده به‌روشنی بر این موضوع تأکید دارد که قانون مجازات الجزایر هماهنگ با جنایاتی است که در حق زنان صورت می‌گیرد. علت آن است که این مردان‌اند که قوانین را وضع می‌کنند و در نتیجه غیرممکن است قانونی وضع کنند که برخلاف منافعشان باشد.

«هنا العدل يصنع الرجال حسب تصوراتهم الضيقة» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۵۵).

«اینجا، مردان عدالت را براساس افق محدودشان وضع می‌کنند.»

دخترانی که به‌آنها تجاوز شده سرانجام آنان یا مرگ در اثر درد و خونریزی بوده است مثل یمینه «لو لم تموتی نازفة» (ص ۹۳) «اگر از خونریزی نمی‌مرد» یا خودکشی به‌خاطر فرار از ننگ یا دیوانگی «لو لم تنتحر رزيقة، لو لم تجنّ راویة» (ص ۹۳) «اگر رزیکه خودکشی نمی‌کرد، اگر راویه دیوانه نمی‌شد» یا چه‌بسا پایان تجاوز، کشته‌شدن به‌وسیله خانواده است. مانند آنچه که برای «ریمه» اتفاق افتاد «اُكتشفت أن الوالد هو الذی رمی بابتته من علی جسر، إنه خلصها من العار لأنها أُغتصبت» (ص ۳۹) «مشخص شد که پدر، دخترش را از روی پل پرت کرده است، با این کار، یمینه را از ننگ، نجات داده؛ زیرا مورد تجاوز

واقع شده است».

حساسیت خالده به عنوان یک نویسنده نسبت به موضوع تجاوزات به قدری بوده که یک فصل از رمان را به داستان یکی از قربانیان اختصاص داده و نام آن را «یمینه» نهاده است. این موضوع خود دلیلی آشکار بر جسارت وی به عنوان یک نویسنده زن و مقابله با ستم آشکار بر ضد زنان و دختران است و به خوبی توانسته است صدای خود و هزاران زنی را که قربانی سکوت همه جانبه و شهوت تروریست‌ها شده‌اند به گوش همگان برساند. خالده در مقطعی از رمان سعی می‌کند با ادبیات به ویژه کتاب‌های شعر تا حدودی روح زخمی «یمینه» را التیام بخشد و او را برای مبارزه در برابر حوادث پیش آمده و مقاومت بیشتر در آینده تحریک کند:

«أردت أن أحقنها بفيروس قسنطينة، بفيروس الأدب والفن، أردتها أن تعشق الحياة من جديد
أن تتسى محنتها في الجبال، أن تقطع صلتها بالماضي، أن تصمد لمئات السنين كما صمدت
كل هذه الجسور، أردتها صلبة، صلاية كل هذه الصخور» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۹۰).

«خواستم به جای ویروس قسنطینه، ویروس ادبیات و هنر را به یمینه تزریق کنم، خواستم دوباره عاشق زندگی شود و سختی‌هایی را که در کوه‌ها متحمل شده، فراموش کند، خواستم ارتباطش را با گذشته قطع کند، خواستم صدها سال مقاومت کند همان گونه که در برابر همه این موانع ایستادگی کرده، خواستم همچون کوه‌ها باصلابت باشد».

خالده ادبیات را به عنوان وسیله‌ای برای لذت بردن از زندگی و ایجاد روحیه در یمینه قرار می‌دهد تا بتواند با سختی‌های گذشته و حال بهتر مقاومت کند. وی به صراحت می‌گوید:

«ادبیات و به ویژه نویسندگی می‌بایست بیانگر واقعیت‌ها، دردها، آرزوها و مسائل مختلف جامعه باشد و باید مانند سندی قابل استناد باشد، وی ایمان دارد که زخم‌ها باید سرباز کنند تا التیام یابند وگرنه فایده‌ای ندارد بر روی رخم بسته مرحم بگذاری» (حامی، ۲۰۱۳: ۶۳).

نویسندگی برای خالده وسیله‌ای برای شکستن تابوهای اجتماعی است که پیوسته وی و زنان جامعه از زنجیر آنها در عذاب‌اند و وسیله‌ای برای رهایی از زندان درونی و بیرونی، اثبات ذات زنانه و بازآفرینی هویت گمشده‌اش است که نیرویی قوی از اعتماد به نفس را به وی تزریق می‌کند و او را به مقاومت، تلاش و نوآوری به خاطر زندگی بهتر یاری می‌رساند. وی در این باره می‌گوید:

«كان صخب الكتابة يكسر قضبان الداخل ويجعلني أمشي في مظاهرة ضخمة تنادي بالحياة»
(الفاروق، ۲۰۰۲: ۱۳).

«هیاهوی نویسندگی، میله‌های درون را می‌شکند و مرا همراه موج وسیعی می‌کند که ندای زندگی سر می‌دهد».

«حسن المودن» - ناقد عرب‌زبان - می‌گوید:

«نویسندگی فقط به بازگود کردن خشونت‌ها اکتفا نمی‌کند؛ مثل آنچه‌که در جامعه و تاریخ مشخصی اتفاق افتاده باشد؛ بلکه نویسندگی به خودی خودش اقدامی خشن یا عکس‌العمل شخصی است که نسبت به وی خشونت روا داشته‌شده و حتی در برخی موارد ممکن است نویسندگی کاری خشن، نابودکننده و انقلابی باشد» (المودن، ۲۰۰۹: ۲۸).

۲-۳. انکار زنانگی

انکار زنانگی نتیجه سختی‌ها و محدودیت‌هایی است که زنان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، آنان به دنبال راه‌حلی هستند و آن انکار زنانگی و هویت زنانه‌شان به هر طریق ممکن است. «فروید»^۵ در این خصوص معتقد است:

«زن همواره به صورت ناخودآگاه مایل است پسر باشد، آن هم به خاطر ساختار بیولوژیکی است که وی را موجودی برای کسب لذت و بهره‌برداری جنسی قرار داده است» (کرام، ۲۰۰۶: ۱۴).

خالده زن بودن را «السبب فی کل مشاكل العالم» می‌داند (الفاروق، ۲۰۰۲: ۲۱). «علت همه مشکلات دنیا»

یا در جای دیگری می‌گوید: «ولهذا كثيراً ما هربت من أنوثتی» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۱۲). «به همین خاطر از زنانگی‌ام بسیار گریزان بودم».

خالده سعی دارد علامت‌های زنانگی‌اش را پنهان کند و یا از آنها فرار نماید؛ زیرا معتقد است اهانت‌ها و بدی‌هایی که در حق وی می‌شود نتیجه جسم زنانه‌ای است که در خود ننگ و عار به همراه دارد، از این رو باید به نحوی با آن مبارزه کند و خود را از این زنانگی برهاند. گویی وی جامعه و سنت‌های خفه‌کننده‌اش را مسئول سرکشی و عصیان در برابر جنس زنانه‌اش می‌داند.

در برخی موارد خشم زن از زنانگی به واسطه رژیم انضباطی سختگیرانه‌ای است که بر وی تحمیل شده است. ساختار کنترل‌کننده اجتماع در زمینه جنسیت، رژیم‌های انضباطی را بر زنان تحمیل می‌کند که از گفتمان مردسالار نشأت می‌گیرد. براساس این «رژیم گفتمانی» نحوه رفتار زن تحت نظارت قرار

می‌گیرد و کردار او تابع مجموعه‌ای از قوانینی می‌شود که مرتبط با مهار شهوات و هیجانان است. به همین جهت برخی فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که زنانگی را باید نوعی رژیم انضباطی محسوب کرد که از طریق فرایندی طولانی و طاقت‌فرسا حاصل می‌شود. فرایندی که طی آن بدن وادار می‌شود خود را طبق نوعی ایده‌آل زنانه شکل دهد (میلز، ۱۳۹۲: ۱۵۳).

خالده سعی دارد با این تعریف ایده‌آل زنانه در گفتمان سنتی مردسالار مبارزه کند، در نتیجه همواره علائم زنانگی خود را پنهان و انکار می‌نماید و حتی رفتارها و واکنش‌هایی را از خود نشان می‌دهد که کاملاً متفاوت با انتظارات جامعه مردسالار است. وی از همان کودکی از دایره تنگ زنانگی خارج شده است، موضوعی که باعث شده عمه‌هایش پشت سرش حرف بزنند و در او به دنبال صفات خاص زنانه باشند که دیگر دختران و زنان دارند. عمه کلثوم درباره وی می‌گوید «انها تختلف عن بناتنا» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۱۵). «او با دختران ما فرق دارد». از جمله جلوه‌های این اختلاف آن است که خالده در مدرسه مانند پسران خانواده باهوش و موقر است، با آن‌ها همبازی است و مانند آن‌ها رفتار می‌کند. در حقیقت سختی‌هایی که خالده در جامعه مردسالار متحمل شده و نیز محافظت از خود (به‌ویژه در برابر تمایلات پسرعموهایش) او را وادار به سرکوب تمایلاتش و رد زنانگی‌اش کرده است. واقعیت آن است که خالده هرچند سعی می‌کند از نشانه‌های زنانگی‌اش فرار کند؛ اما در نهایت گرفتار عشق «نصرالدین» می‌شود و به آغوش او پناه می‌برد؛ زیرا ندای طبیعت و سرشتش قوی‌تر از اراده او و تمام برنامه‌هایش برای از بین بردن هویت زنانه است. وی با وجود آنکه در ابتدا سعی دارد زنانگی‌اش را انکار نماید؛ اما علاقه به «نصرالدین» تمام فکر و ذهنش را به خود مشغول می‌دارد، به حدی که کینه دیرینه خود نسبت به مردان دنیا را به فراموشی می‌سپارد، آنجا که می‌گوید:

«حين دغدغت مشاعری بقائک، عشت الحيرة لأول مرة، أ بصف النساء أو بصف الرجال؟

معك في الأغلب كنت أنسى قساوة الرجال» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۱۲).

«زمانی که پاکیت احساساتم را قلق‌لک داد، برای اولین بار متحیر شدم، تو در صف زنان

هستی یا مردان؟ اغلب با تو بی‌رحمی مردان را فراموش می‌کردم».

عشق خالده به نصرالدین نوعی مقاومت و مبارزه در برابر سیطره مردانه‌ای است که همچون تار عنکبوت از هر طرف او را محاصره کرده، محاصره‌ای که از خانواده شروع شده و به جامعه ختم می‌شود. لازم به ذکر است برخی معتقدند:

«این بازگشت زن به مرد رفتاری شکست خورده است؛ زیرا زن در ابتدا سعی دارد برای دست یافتن به آزادی بیشتر مانند مردان یا تقلید آنان در رفتار و کارهایشان، ذات زنانه خود را انکار کرده، بر آن خط بطلان بکشد؛ اما در نهایت موفق نمی‌شود» (الخطیبی، ۱۹۸۰: ۱۵۸).

باید گفت این غیرمنصفانه است که زن را به واسطه این رفتارهایش قضاوت کرد؛ بلکه باید این رفتار زن را به عنوان یک عکس‌العمل طبیعی یا نوعی مقاومت که ناشی از نارضایتی وی از جایگاهش در جامعه است، به حساب آورد. زن می‌خواهد فارغ از محدودیت‌ها و سنت‌های جامعه زندگی کند و مهم‌تر از آن در جامعه حضور فعالی داشته باشد.

۲-۴. مهاجرت

خالده در نهایت بعد از اثرات وحشتناک تجاوزات بر زنان و دختران، تنها راه حل باقی‌مانده را در مهاجرت می‌داند:

«سَلِّمْتُ أَوْرَاقِي، سَلِّمْتُ آخِرَ انْكَسَارَاتِي وَحِينَ عَدْتُ إِلَى بَيْنِ بَنِي مَقْرَانَ فِي الْيَوْمِ التَّالِي، كُنْتُ أَحْضِرُ حَقِيبَةَ لِرَحِيلِ أَطْوَل. كُنْتُ قَدْ اقْتَنَعْتُ أَنَّ الْحَيَاةَ فِي الْوَطَنِ مَعَادِلَةٌ لِلْمَوْتِ» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۹۲).

«برگه‌ها و آخرین شکست‌هایم را تحویل دادم و زمانی که روز بعد به بنی‌مقران برگشتم چمدانی را برای کوچی طولانی آماده کرده بودم، قانع شده بودم که زندگی در وطن، مساوی با مرگ است».

وی به این نتیجه می‌رسد که وطن دیگر جایی برای ماندن نیست و آخرین راه مبارزه، مهاجرت است؛ زیرا ماندن؛ یعنی خودکشی «لامکان للإناث هنا، إلا وهن نائمات» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۹۴) «اینجا جایی برای زنان نیست، مگر اینکه مرده (در خواب) باشند». خالده غربت را بهترین راه حل برای پایان دادن به بحران‌های روحی و درد و رنج‌هایش می‌داند. شهر آریس برای وی نمونه کوچکی از زندان بزرگ؛ یعنی وطن است، وطنی که به خاطر سنت‌های دست و پاگیر و حوادث خونبارش دیگر توان زندگی در آن را ندارد. خالده بعد از آنکه از زندان خانه رها می‌شود، گرفتار زندان بزرگتری (وطن) می‌شود؛ وطنی که عرصه تجاوزات و تروریست است.

«لم تعد أسوار العائلة هي التي تستفز طير الحرية في داخلي للهروب... صار الوطن كله مثييرا لتلك الرغبة متلى مثل ملايين الشباب الحاملين بالهجرة إلى حيث النوم لا تقضه

الکوایس...صرت أخطط للهروب» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۳۷).

«دیگر دیوارهای خانواده آن چیزی نبود که پرنده آزادی را در درونم برای فرار، به پرواز درآورد، وطن، این تمایل را در من برانگیخت، میلیون‌ها جوان مانند من بودند که قصد مهاجرت به جایی را داشتند که کابوس‌ها، خوابشان را برهم نزند، برای فرار برنامه‌ریزی کردم».

بسیاری از جوانان فرهیخته همانند خالده نسبت به آنچه در وطنشان می‌گذرد آگاهی کاملی دارند و تحمل پایان خونین این ترورها، ربودن و تجاوزات را ندارند؛ زیرا این امکان وجود دارد که کسانی مانند خالده نیز قربانی بعدی این تجاوزات باشند؛ اما زنان بسیاری نیز در الجزایر همواره برای سالیان متمادی هدف این تجاوزات بوده‌اند و نتوانسته‌اند خود را از قبضه این مصیبت نجات دهند. وی در آخر رمان تصریح می‌کند که وارد درگیری طولانی به‌خاطر خودش و دختران از جنس خودش و وطنش شده است؛ ولی درنهایت تسلیم شده؛ زیرا به‌تنهایی توان مقابله با وضعیت موجود را ندارد و تبعید را انتخاب می‌کند. مرگ «یمینه» قطره‌ای است که کاسه صبرش را لبریز می‌کند و خالده را وا می‌دارد تا وطن را رها کند.

«نامی یمینه...ها هی حقیبتی فی انتظاری، ها هی حصتی فی الوطن،...لیست أكثر من حقیبة

سفر. نامی...ها هو المجهول یصبح بدیلاً للوطن» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۹۴).

«بخواب یمینه!... این چمدانم است که منتظرم است، سهم من از وطنم بیش از یک چمدان مسافرتی نیست، بخواب... ناکجاآباد جای‌گزین وطن می‌شود».

به‌طور قطع این کار خالده را نمی‌توان فرار کردن یا آگاهی و درک وی از واقعیت موجود دانست. می‌توان گفت او اندکی افکارش را تغییر داده و رفتن را ترجیح داده است تا از بحران‌هایی که در سرزمین مادری با آنها دست به‌گریبان است رها شود و با روحیه‌ای جدید و در محیطی جدید شروع به نوشتن کند و مبارزه‌اش را ادامه دهد؛ زیرا به‌گفته میشل فوکو «تبعید، همان آزادی است» (فوکو، ۱۳۸۹، ب: ۸۸). آزادی برای زیستن، نوشتن و مبارزه.

۲-۵. خودکشی و جنون

بسیاری از دختران به‌عنوان عنصر مقاومت در برابر قدرت مردانه و قضاوت جامعه دست به خودکشی می‌زنند، مانند کاری که «رزیکه» (یکی از قربانیان تجاوز) انجام می‌دهد. وی به‌عنوان یک قربانی منتظر است تا از آثار و نتایج دوره‌ای که ربوده شده و در کوه‌ها زندگی می‌کرده، رها شود، ولی جامعه در

حق او انصاف را رعایت نمی‌کند، حتی قدرت قانون و دین هم به قدری زیاد است که سقط جنینی را که نتیجه تجاوز است حرام می‌داند و به پزشکان اجازه سقط جنین را نمی‌دهد. پزشک رزیکه به خالده می‌گوید:

«علی الحصول علی محضر الشرطة أولاً لإثبات أن هذه المرأة كانت ضحية اغتصاب إرهابي. صدقيني، إني أتعاطف معها، إنها حامل في أسبوعها الثاني، وهذا يعني أن فرصة الإجهاض لا تزال متوفرة، لكن القانون لن يرحمني إذا تصرف من نفسي» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۶۶).

«اولاً من باید برای پلیس اثبات کنم که این زن قربانی تجاوز تروریستی است، باورکن او را درک می‌کنم، او در هفته دوم حاملگی‌اش است و این یعنی هنوز فرصت سقط جنین هست، ولی اگر خودسرانه رفتار کنم قانون به من رحم نمی‌کند».

در نتیجه تنها راه مقاومت رزیکه، خودکشی و رهایی از قضاوت‌ها است. وی قبل از خودکشی نامه‌ای برای پزشکی می‌نویسد که درد و رنج او را نفهمیده و به بهانه اینکه قانون و دین مانع این کار است، برای تسکین دردش به وی کمک نکرده است. خالده در این باره می‌گوید:

«أی قانون هذا الذي يجبر امرأة علی قبول ثمره اغتصاب كرامتها وإنسانيتها فی أحشائها؟!» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۶۶).

«این چه قانونی است که زن را مجبور به قبول نتیجه تجاوز به شرافت و انسانیتش در درونش می‌کند؟!»

«بوشوشة بن جمعه» - نویسنده و منتقد عرب - معتقد است پدیده تجاوز به زنان و دختران در رمان‌های عربی و به‌ویژه الجزایری حضوری پررنگ دارد. وی در این باره می‌گوید:

«تجاوزات در نهایت منجر به پایان زندگی این زنان و دختران می‌شود؛ زیرا زندگی زن با از بین رفتن شرافتش نیز پایان می‌یابد. پایان این تجاوزات بنیستی است که در نهایت منجر به خودآزاری زنان و عکس‌العمل‌های ناشی از این حادثه و در بیشتر موارد منجر به هرزگی، انحرافات جنسی و یا خودکشی و جنون می‌شود» (بوشوشة، ۱۹۹۹: ۶۳۶).

خودکشی «رزیکه» هر چند در نوع خود مقاومتی منفی به‌شمار می‌آید؛ اما وی اعتراض خود را در برابر حکم قانون و دین این‌گونه نشان می‌دهد. وی تمام اعضای بدنش را بعد از مرگش اهدا می‌کند، در حقیقت با این کار که دو جنبه منفی و مثبت در خود (خودکشی و اهدای عضو) دارد درس بزرگی به پزشکش می‌دهد تا شاید انسانیت را در درون وی زنده کند.

«فوکو در آثار خود، خواننده را به مقاومت در برابر قدرت و نبرد با سلطه تشویق کرده و می‌خواهد راه را برای آزادی افراد زیر سلطه فراهم سازد و بر همین اساس آنچه فرد انجام می‌دهد تجلی خواست قدرت است، حاکم و محکوم، جلاد و قربانی، زندانبان و زندانی همگی یکسان اند، آنکه با سلطه مبارزه می‌کند و آنکه به‌سازش با سلطه تن در می‌دهد، هر دو بازپچه دست قدرت‌اند» (نوابخش و کریمی، لاتا: ۵۸).

«راویه»، یکی دیگر از قربانیان تجاوز است که در نهایت دیوانه می‌شود و او را به تیمارستان منتقل می‌کنند. «راویه نقلت إلی مستشفى المجانین» (الفاروق، ۲۰۰۲: ۸۱) «راویه به تیمارستان منتقل شد». از بین این دختران، تنها راویه است که تصمیم می‌گیرد به خانه برگردد؛ ولی خانواده‌اش او را طرد می‌کنند؛ وی که توان پذیرش این رفتار خانواده را ندارد، دیوانه می‌شود. شاید جنون و دیوانگی فریب زیبایی از طرف نویسنده باشد تا بدین وسیله اندکی از عمق حزن و اندوه درونی مخاطبش بکاهد، مبنی بر اینکه دیوانگی خیلی بهتر از آن است که راویه دوباره به کوهستان برگردد یا به هرزگی روی بیاورد.

۳. نتیجه‌گیری

در رمان *تاء الخجل*، مقاومت زنانه را می‌توان متأثر از عواملی مثل سنت‌ها و ارزش‌های اجتماعی، بحران الجزایر (دهه تجاوزات)، سلطه همه‌جانبه نظام مردسالاری و خشونت جسمی و روانی (در قالب پذیرفتن و طرد دختران قربانی تجاوز، از طرف خانواده‌ها) دانست. این مقاومت‌ها هم می‌تواند مثبت و هم منفی باشد.

مقاومت مثبت قهرمانان زن این رمان را می‌توان در قالب مؤلفه‌هایی مانند چالش با سلطه نظام مردسالار و مقاومت در برابر سنت‌ها و تقالید، ادامه تحصیل و اثبات ذات زنانه، نویسندگی و آگاهی به زنان طبقه خود و مهاجرت برشمرد. از طرفی مقاومت منفی این زنان در قالب عناوینی همچون انکار هویت زنانه و مبارزه با گفتمان مردسالاری، خودکشی و جنون بروز یافته است.

جنبه منفی مقاومت بیانگر نوعی شورش و نافرمانی از هویت کنونی خود به‌عنوان یک زن است و مثبت از آن جهت که همانا اتخاذ تصمیماتی است که منجر به ارائه بعد جدیدی از زن‌بودن و بازنمایی هویت وی به‌عنوان یک موجود صاحب تفکر و مستقل است.

خالده در این رمان نمونه دختری سرکش است که در پی رهایی از وضعیت فعلی خود است، شخصیتی که تسلیم ظلم نظام مردسالاری با همه قدرتش نمی‌شود و با روش‌های متعددی چون

نپذیرفتن، مبارزه، افشاگری، نویسندگی و درنهایت فرار و مهاجرت در برابر این سلطه مقاومت می‌کند و زنان دیگر داستان را نیز به مبارزه فرامی‌خواند.

مبارزه‌ای که خالده برضد مردان به‌راه انداخته در خود شکست‌ها و موفقیت‌هایی به همراه دارد. هرچند وی به‌طور کامل نمی‌تواند سلطه مردانه را شکست بدهد و به آزادی که می‌خواهد برسد و بعد از مرگ و خودکشی و جنون (یمینه، راویه و رزیکه) دیگر قهرمانان زن درنهایت مجبور به مهاجرت می‌شوند؛ اما خالده موفقیت‌هایی هم داشته است از جمله ادامه تحصیل و رفتن به دانشگاه، ورود به شغل نویسندگی و روزنامه‌نگاری، اثبات هویت و ذات زنانه مبنی بر اینکه موجودی مستقل و دارای احساسات و طرز تفکر است و تنها جسمی برای شهوت و لذت مردان نیست.

کتابنامه

ابراشه، سوسن. (۲۰۱۴/۲۰۱۳) المحکى الممنوع فى روايات فضيلة الفاروق. جامعة سطيف، كلية الآداب واللغات.

بشیریه، حسین. (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نی.

بوشوشه، بن جمعه. (۱۹۹۹) اتجاهات الرواية فى المغرب العربی. تقديم محمود طرشونه. تونس: المغاربية للطباعة والنشر والإشهار.

بوشوشه، بن جمعه (۲۰۰۳) فى الرواية النسوية المغاربية، ط ۱. تونس: المغاربية للنشر والتوزيع.

پارسانیا، حمید؛ یوسفی، ظاهر. (۱۳۹۵) «بررسی انتقادی مقاومت در اندیشه میشل فوکو». معرفت فرهنگی اجتماعی، سال هفتم، شماره سوم، پیاپی ۲۷، صص ۴۷-۷۲.

حامی، خدیجه. (۲۰۱۳) السرد النسائي العربی بین القضية و التشكيل روايات فضيلة الفاروق أنموذجا، مذكرة لنيل درجة الماجستير، جامعة مولود معمري تيزى وزو، كلية الآداب واللغات.

الخطيبى، عبد الكبير. (۱۹۸۰) التقاد المزدوج، ط ۱. بيروت: دار العودة.

سایمونز، جان. (۱۳۹۰) فوکو و امر سیاسی، ترجمه کاوه حسین‌زاده‌راد. تهران: رخداد نو.

عاملی‌رضایی، مریم. (۱۳۹۸) «جنسیت و قدرت در گفت‌وگو زنانه رمان‌نویسی ایران (با تکیه بر رمان‌های زنان در دو دهه ۷۰-۸۰)». نقد و نظریه ادبی، سال چهارم، دوره دوم، شماره پیاپی ۸، صص ۹۹-۱۲۴.

عطوی، سمیه. (۲۰۱۸) الذات المقنعة فى الرواية الجزائرية روايات فضيلة الفاروق أنموذجا، أطروحة مقدمة لنيل شهادة دكتوراه فى الأدب العربی، جامعة محمد بوضياف بالمسيلة، كلية الآداب و اللغات.

عنایت، حلیمه؛ سروش، مریم. (۱۳۸۸) «میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره»، پژوهش زنان، دوره ۷، شماره ۲، صص ۸۵-۱۱۲.

الغذامی، عبدالله محمد. (۲۰۰۶) *المرأة و اللغة، ط الثانية، المركز الثقافي العربي*.

الفاروق، الفضیلة. (۲۰۰۲) *تاء الخجل*. بیروت: دار الریس للکتاب والنشر.

فوکو، میشل. (۱۳۸۶) *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده. تهران: نی.

فوکو، میشل. (۱۳۸۹) *الف، «سوژه و قدرت» در: تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده. تهران: نی.

فوکو، میشل. (۱۳۸۹) *ب، «مصلحت دولت در تئاتر فلسفه»*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده. تهران: نی.

فوکو، میشل. (۱۳۹۰) *باید از جامعه دفاع کرد*، ترجمه رضا نجف زاده. تهران: رخ داد نو.

فوکو، میشل. (۱۹۹۱) *استعمال اللذات*، ترجمه جورج اَبی صالح. بیروت: مرکز الأنماء القومي.

کرام، زهور. (۲۰۰۶) *الکتابة النسائية المغربية، أفق مفتوح على التنوع خاص بأعمال ملتقى الكتابة النسوية، منشورات الوطنی للبحث فی الأثروبولوجیا الاجتماعیة والثقافیة*.

المودن، حسن. (۲۰۰۹) *الروایة والتحلیل النفسی، قراءات من منظور التحلیل النفسی، ط ۱. الجزائر: منشورات الاختلاف*.

میلز، سارا. (۱۳۹۲) *میشل فوکو، ترجمه مرتضی نوری*. تهران: مرکز.

نوابخش، مهرداد؛ کریمی، فاروق (بی تا). «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو». *مطالعات سیاسی*، صص ۵۰-۶۷.

هیندس، باری. (۱۳۹۰) *گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو*، ترجمه مصطفی یونسی. تهران: شیرازه کتاب.

References

Abradsha, Sawsan. (2013/2014) *Forbidden Narration in the Narratives of Fazileh al-Farooq*. Setif University, Faculty of Arts and Languages.

Bashiriyah, Hossein. (1381) *Political University*. Tehran: Ney.

Boushousheh, Benjama. (1999) *Trends of the Novel in the Arab Maghreb*. 4- Presented by Mahmoud Tarshona. Tunisia: Magharebia for printing, publishing and publicity.

Boushousheh, Benjema (2003) *in the Maghreb Feminist Novel*, 1st edition, Tunisia: Maghreb for Publishing and Distribution.

Parsania, Hamid; Yousfi, Zaher. (2016) "Michel Foucault's Question of Criticism of Resistance". *Cultural and Social knowledge*, 7th year, 3rd issue, 27 series, pp. 47-72.

- Hami, Khadija. (2013). The Arab Women's Narrative Between the Case and the Formation , the Novels of Fazileh al-Farooq as a Model, Memorandum for Obtaining a Master's Degree, Molood Mamari University, Tizi Ouzou, Faculty of Arts and Languages.
- Al-Khatibi, Abdol Kabir. (1980) *Al-Naqdal al-Mazduj*, Beirut:Dar al Ovdad.
- Symons, John. (1390) *Foucault Political Issue*, translated by Kaveh Hosseinzadeh Rad. Tehran: Rokhdadno.
- Ameli Rezaei, Maryam. (1398) "Gender and Power in the Discourse of Iranian Women Novelists (due to Novels of Decades 70-80)". *Criticism and Literary Theory*, 4th year, 2nd term, serial number 8, pp. 124-99.
- Atwi, Somayeh. (2018) Persuasive Self in Algerian Narratives Fazileh Al-Farouq, Anmozja, Preliminary Application for PhD in Arabic Literature, Mohamad Bouziaz Balmasila University, Faculty of Literature and Languages.
- Enayat, Halimeh; Soroosh, Maryam. (1388) The Level and Type of Women's Resistance in Confronting the Power Structure in Everyday Life", *Women's Research*, Volume 7, Number 2, pp. 112-85.
- Al-Ghedhami, Abdollah Mohammed. (2006) *Women and Language*, Talthaniyah, Arab Cultural Center.
- Al-Farooq, Al-Fazileh. (2002) *Ta'al-Khajal*. Beirut: Dar al-Rissal Publishing House.
- Foucault, Michel. (1386) *the Will to Understand* , translated by Nikoo Sarkhosh and Afshin Jahandideh. Tehran: Ney.
- Foucault, Michel (2000) A, "Subject and Power" in: *Theater of Philosophy*, translated by Nikoo Sar Khosh and Afshin Jahandideh. Tehran: Ney.
- Foucault, Michel (2000) B, "The Interests of the State in Other Philosophy", translated by Nikoo Sarkhosh and Afshin Jahandideh. Tehran: Ney.
- Foucault, Michel. (1390) *We Should Defend our Society*, translated by Reza Njafzadeh. Tehran: Rokhdadno.
- Foucault, Michel. (1991) *Use of Pleasures*, translated by George Abi Saleh. Beirut: National Development Center.
- Karam, Zohr. (2006) Moroccan Women's Book, An Open Horizon on Special Diversity by Multidisciplinary Works Al-Ketab al-Nasawiyah, National Research Publications in Social and Cultural Anthropology.
- Al-Mooden, Hassan. (2009) Narrative and Psychological Analysis, Readings from the Perspective of Psychological Analysis, Vol. Algeria: Manshoor al Ekhtelaf.
- Mills, Sarah. (2013) *Michel Foucault*, translated by Morteza Noori. Tehran: Makaz.
- Nawa Bakhsh, Mehrdad; Karimi, Farooq (Bitā).
- Hinds, Barry. (1390) *Discourses of the Power from Hobbes to Foucault* , translated by Mostafa Yoonesi. Tehran: Shirazeh Ketab.